



جنبش‌های معاصر از ضعف ائتلاف‌سازی رنج می‌برند

دولت‌ستیزی؛ محور جنبش‌های اصلاحی

به‌طور مستقیم و غیرمستقیم متأثر از فضای بین‌المللی زمان خود بودند و اهداف خاصی را نیز دنبال می‌کردند که در برخی زمینه‌ها خیلی شبیه به هم نبود. به‌طور مشخص، انقلاب مشروطه حرکتی برای تأسیس دولتی مدرن در ایران بود. دولتی که اهل ترقی باشد و بتواند مبتنی بر یک سلسله قواعد و قوانینی که با شریعت هم به نحوی پیوند خورده بود، ایران را از هرج‌ومرج و دولت ضعیف رهایی بخشد. جنبش ملی‌شدن صنعت نفت، بیشتر از فضای استقلال‌خواهی در کشورهای مستعمره در دوران پس از جنگ جهانی دوم متأثر بود. جنبش اصلاحی دوم خرداد نیز متأثر از موج‌های دموکراسی‌خواهی در اروپای شرقی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود که در روند دموکراتیزاسیون، از آسیا و به‌خصوص آسیای شرقی عقب افتاده بود اما تلاش کرد تا خودش

احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار، نویسنده و مؤلف آثاری از جمله «دین و دولت در اسرائیل»، «از سرد و گرم روزگاره»، «بهار زندگی در زمستان تهران» و «الزامات سیاست در عصر ملت-دولت» است. زیدآبادی در این گفت‌وگو بر این نظر است که همه جنبش‌های اصلاحی معاصر در پی استقرار یک دولت قانون‌مند و مقید به ضوابط و قواعدی بودند که بتواند از طریق نمایندگان مردم برای اداره کشور، چاره‌جویی کند. به عقیده وی، اینکه این جنبش‌ها خواهان آزادی و محدود و مشروط‌کردن قدرت سیاسی یا طرفدار استقلال سیاسی و... بودند، خیلی به ما کمکی نمی‌کند؛ چراکه در سه بازه تاریخی با سه هدف متفاوت و در سه فضای بین‌المللی مختلف صورت گرفته و خیلی نمی‌شود نخ تسبیجی میان این سه تجربه ترسیم کرد. زیدآبادی می‌افزاید: این سه جنبش هرکدام

استقلال‌خواهی در کشورهای مستعمره در دوران پس از جنگ جهانی دوم متأثر بود. اگرچه ایران رسماً مستعمره نبود اما به شرکت نفت ایران و انگلیس، به‌عنوان یک ابزار استعماری برای دخالت در امور ایران نگاه می‌شد؛ در نتیجه این مداخله‌گرایی، هدف نیروهای جنبش ملی‌شدن نفت قرار گرفت و با آن وارد مبارزه شدند؛ بنابراین اگرچه رهبر این نهضت، یعنی دکتر مصدق دغدغه دموکراسی و پارلمان داشت اما همین پارلمان را در برهه‌ای قربانی اصل نفی مداخله خارجی کرد و اگرچه در آن دوره به موفقیت رسید اما به‌عنوان یک فکر ماندگار در ایران تأثیر گذاشت و در انقلاب نیز خود را بروز داد.

جنبش اصلاحی دوم خرداد، به لحاظ اهمیت به پای آن دو نمی‌رسد بلکه یک امر محدود بود و برخلاف آن دو که در ذات خود رادیکال بودند و نهایتاً به تنش شدید منجر شدند- مشروطه به عزل پادشاه، فرارکردن او و فتح تهران توسط قوای نظامی منجر شد و نهضت ملی‌شدن صنعت نفت نیز نهایتاً به انحلال مجلس، خلع مصدق و کودتای غیرمستقیم انجامید؛ اما در دوم خرداد نه حرکت تا این اندازه رادیکال بود و نه آن‌قدر سترگ و پراهمیت. اما این جریان نیز متأثر از موج‌های دموکراسی‌خواهی در اروپای شرقی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود که در روند دموکراتیزاسیون، از آسیا و به‌خصوص آسیای شرقی عقب افتاده بود ولی تلاش کرد تا خودش را با امواجی که اروپای شرقی را فراگرفته بود، همراه کند؛ اما چون جنبش دوم خرداد یک حرکت عمیق و حساب‌شده به لحاظ استراتژیک نبود، به‌صورت تصادفی با قدرت اجرایی گره خورد و در آنجا آن نیروی اجتماعی که پشتیبان اصلاحات بود، مورد حمله شدید نیروی مقابل قرار گرفت و مستهلک

شد. با مستهلک‌شدن این نیروی اجتماعی و ناتوانی از چانه‌زنی در بالا و درون قدرت سیاسی، کار این جنبش به اتمام رسید و عملاً ناکام ماند.

بنابراین این سه جریان تاریخی، سه مقوله با سه رویکرد متأثر از شرایط متفاوت بین‌المللی بودند که اهداف اولی، به‌صورت دیالکتیکی توسط یک نیروی ضدمشروطه حتی تا اندازه‌ای تحقق پیدا کرد. دومی نیز که در پی ملی‌شدن صنعت نفت بود، در روند تحول جهانی، پس از چند سال به خواسته خود رسید. جنبش دوم خرداد ناکام ماند اما آرمانش در لایه‌های مختلف اجتماعی همچنان تداوم دارد و در دوره‌های متفاوتی شعله‌ای می‌کشد و فرومی‌نشیند. خواست اصلی این جنبش که دموکراتیزاسیون بوده به لحاظ گفتمانی همچنان پابرجاست اما به لحاظ عملی با بن‌بست مواجه شده است. جنبش دوم خرداد از جنس آن دو نهضت پیشین نیست و پیوندادن این جنبش با دو جریان دیگر به لحاظ تئوریک مشکلی از ما حل نمی‌کند. اما اگر بخواهیم خیلی کلی گویی کنیم، می‌شود گفت همه این جنبش‌ها در پی استقرار یک دولت قانون‌مند و مقید به ضوابط و قواعدی بودند که از طریق نمایندگان مردم بتواند برای اداره کشور چاره‌جویی کند. می‌شود ذیل این عنوان کلی گفت این جنبش‌ها خواهان آزادی و محدود و مشروط‌کردن قدرت سیاسی، طرفدار استقلال سیاسی و... بودند، اما خیلی به ما کمکی نمی‌کند؛ چراکه در سه بازه تاریخی با سه هدف متفاوت و در سه فضای بین‌المللی مختلف صورت گرفته و نخ تسبیجی خیلی نمی‌شود میان این سه تجربه ترسیم کرد.

۴مهم‌ترین دلایل شکست سه جنبش مذکور را چه می‌دانید؟



سیاست

را با امواجی که اروپای شرقی را فراگرفته بود، همراه کند. [اما این] نیروها عمدتاً بر اساس یک برنامه روشن با یکدیگر ائتلاف نمی‌کنند و منافع مشخصی را برای دستیابی به آن تعریف نمی‌کنند. از این گذشته، آگاهی اجتماعی بالایی نیز وجود ندارد و بیشتر عرض‌اندام‌های فردی و جاه‌طلبی‌های شخصی واجد اهمیت می‌شود و این یکی از مشکلات روان‌شناسی اجتماعی جامعه ماست. مردم نیز به لحاظ تاریخی از دولت‌ها بیزارند؛ یعنی مردم همواره دولت‌ها را یک دستگاه غاصب و ظالمانه تلقی می‌کرده‌اند که باید با آن ستیز هم کرد. در نتیجه مردم به لحاظ تاریخی از این دستگاه کینه به دل دارند. به‌علاوه، دیدگاه‌های روشن نسبت به اداره جامعه یا اینکه سقف مطالبات تا کجا باید باشد و خواسته‌ها تا کجا وارد است و... وجود ندارد.

در نهضت مشروطیت پیش از فتح تهران، میان نیروهای داخلی در انقلاب، انشقاقی ایجاد شد که مجموعه توان آنها را به تحلیل برد. پس از فتح تهران، این انشقاق بیشتر شده و حتی به درگیری‌هایی منجر شد. مجموعه این درگیری‌ها از توان همه نیروها کاست و حتی کل دستگاه دولت را تضعیف کرد. همچنین یک تئوری روش و استوار همراه با یک استراتژی مشخص راهنمای عمل این نیروها نبود. در واقع نمی‌توانستند نسبت خود را با دین، شریعت یا مختصات دولت مدرن تبیین کنند. دچار تناقض‌های بسیاری بودند. به علاوه، آن‌قدر درگیر تنش‌های داخلی شدند که منجر به تضعیف دولت تا جایی‌شد که هر شش ماه یک بار عوض می‌شد. پس از آن نیز جنگ جهانی رخ داد و همان میزان حیات دولت را نیز سلب کرد تا اینکه بعد از جنگ، شرایط جهانی عوض شد و برخی از نیروهای دخیل در انقلاب مانند تقی‌زاده که مقداری دیدگاهشان تعدیل شده بود، به این نتیجه رسیدند که دولت مقتدری را بر سر کار آورند که برخی از کارهای دولت‌های مدرن را نیز انجام می‌دهد. به همین خاطر نیز به رضاشاه برای برپایی چنین دولتی کمک کردند. می‌دانید ظهور رضاشاه در قالب وزیر جنگ و سردار سپه بود که مورد استقبال بسیاری از مشروطه‌خواهان اصل نیز قرار گرفت. اما پس از قدرت‌یابی رضاشاه برخی از این نیروها قربانی شدند یا از ترس سکوت کردند.

ملی‌شدن صنعت نفت، اساساً بر اصلی استوار شد که آن اصل در شرایط آن روز جهان قابلیت اجرایی شدن نداشت. وقتی مرحوم دکتر مصدق بحث ملی‌شدن صنعت نفت را مطرح کرد، روشن بود که هفت خواهران نفتی یا کارت‌ل بزرگ نفتی جهان به این موضوع تن نمی‌دهد و به تبع آن، کشورهای غربی نیز با آن راه نخوانده آمد؛ چراکه اگر به ملی‌شدن صنعت نفت در ایران تن می‌دادند، همه قراردادهایشان در ونزوئلا، آرژامکو و... به خطر می‌افتاد؛ بنابراین این خواست براساس یک آرمان تحقق‌ناپذیر استوار شد و چون این آرمان تحقق‌ناپذیر بود، اساساً نخست‌وزیری مصدق با این شرط میسر نمی‌شد و در آن دوره در توان ایران نبود. من فکر می‌کنم جمال امامی نیز چون می‌دانست که کار سختی است، تعدماً به مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری را داد. وقتی نیز تلاش‌های مصدق نهایتاً با سد کودتا مواجه شد، کل پتانسیل اجتماعی نیز که این جنبش بر آن استوار شده بود، مضمحل شد و از بین رفت. به نظرم ما باید با وجود ارادتی که به مصدق و نیروهای درون این جنبش داریم، آن را مورد بازخوانی انتقادی قرار دهیم. به نظرم جبری وجود داشت و آن‌قدر اطلاعات در اختیار این نیروها نبود تا بتوانند به همه جوانب آگاهی داشته باشند و به تحولات جهان و نظم پس از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد، وقوف لازم را نداشتند.

در تجربه اصلاحات نیز همه چیز تصادفی پیش آمد. نیروهای اجتماعی در لایه‌های مختلف جامعه شکل گرفته بود که خواهان بازشدن فضای سیاسی بود و هنوز به چنگی عینی و تئوریک نرسیده بود که یکدفعه بحث کاندیداتوری آقای خاتمی پیش آمد و این جنبش در قدرت سیاسی در جایی قرار گرفت که مسئولیت‌آور بود، اما قدرت لازم را برای آنکه به نزاع نهایی فیصله دهد، در اختیار نداشت. در نتیجه چون باری به هرجهت بود، هیچ استراتژی خاصی نیز پشت آن نبود. دو سه سخن هم که مطرح شد خیلی جدی پیگیری نشد. تنها بحثی که پیگیری شد، بحث فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا بود که توسط آقای حجاریان مطرح شد، اما هرگز روشن نشد که بر اساس چه محوری قرار است فشار وارد شود و روی کدام محور قرار است چانه‌زنی صورت گیرد. حتی این ادعا بحث کم‌راهی بسیاری نیز شد؛ چراکه عده‌ای گمان می‌کردند به هر طریق باید فشار بیاورند که آقای خاتمی نیز چانه‌ای بزند، اما مشخص نبود بر سر چه چیزی قرار است چانه بزنند. در نتیجه میان پایین و بالای این جنبش سو-تفاهم عمیقی پدید آمد و میان اجزای گوناگون این جنبش از صدر تا ذیل، اصطلاحاتی ناخواسته رقم خورد و همه علیه هم موضع گرفتند. بزرگ‌ترین دلایلش نیز به این بازمی‌گشت که افرادی که در دولت آقای خاتمی حضور داشتند، به آن جنبش به منزله اینکه چیزی باید پیگیری و محقق شود نگاه نمی‌کردند، بلکه بیشتر نگاهشان این بود که متنبصی را تصاحب کرده‌اند و باید کمی متفاوت‌تر از دوره قبل اداره کنند. بنابراین با نیروی اجتماعی در تماس نبود که بخواهد آنها را بسیج کند یا بر محور مشخصی، فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا را صورت دهد. در بزنگاهی نیز که روشن شد این دولت کاری از پیش نمی‌برد و باید کناره می‌گرفت که آن نیروی اجتماعی تحلیل نرود و ناامید نشود، متأسفانه با اصرار بر ادامه حضور در قدرت تا سال ۸۴ پیش رفت و کل آن نیروی اجتماعی را سرخورده کرد که نتیجه طبیعی‌اش احمدی‌نژاد بود.

دولت در ایران هیچ‌گاه یک دولت طبیعی به معنای آنکه کارکرد درستی داشته باشد، نبوده است. بعد از جنگ دوم جهانی، قدرت از یک سو میان پادشاه و ارتش



و کامل شکست نخورد. چیزی حدود ۱۵ سال پس از انقلاب مشروطه، شاهد دولت مدرنی هستیم که برخی کارها را سامان داد. جنبش ملی‌شدن صنعت نفت نیز یک پیروزی اخلاقی در نهایت به دست آورد؛ اما اینکه چقدر به کار مردم آمد یا نیامد، بحث دیگری است. به هر جهت، دولت کودتا را به صورت یک دولت نامشروع جلوه داد و مصدق به‌عنوان قربانی یک توطئه مشترک داخلی و خارجی معرفی شد و نوستالژی آن نیز ماند و در برخی موارد الهام‌بخش شد؛ اما جنبش دوم خرداد خیلی از آن دو عقب‌تر است و کسی از قبل این جنبش توقیفی کسب نکرده است؛ به‌این‌دلیل که اساساً پیروزی اخلاقی تا این لحظه کسب نکرده است. تا آخرین لحظه در قدرت ماند و به سمت محافظه‌کاری نیز سوق یافت. شرایط دیگری هم خلق نکرد که بتواند مطالبات را محقق کند. به نظرم تا این لحظه هیچ توقیفی کسب نکرده است.

۴ درباره مواجعه با علل ناکامی جنبش‌های اصلاحی در ایران، تاکنون، چهار رویکرد وجود داشته و مطرح شده است که به طور مختصر، از این قرار است: رویکردهای نظری مربوط به انحطاط و زوال اندیشه در ایران؛ رویکردهای مبتنی بر فقدان ساخت طبقاتی و عدم‌تشکلیری ساخت طبقاتی در ایران؛ رویکردهای مبتنی بر ضعف تشکیلاتی و سازماندهی سیاسی و مقوله احزاب؛ و در نهایت، رویکردهای نظری مبتنی بر ضعف سازمان‌یافتگی یا عدم‌تشکل‌یابی نهادهای اجتماعی مانند اصناف، بازار، نیروهای کارگری و... . دراین‌میان، به نظر شما کدام‌یک از این رویکردها از توان توضیح‌دهندگی بیشتری درباره علل ناکامی جنبش‌های اصلاحی در ایران برخوردارند؟

شاید آخرین رویکرد مهم‌تر باشد؛ چراکه بحث امتناع اندیشه... با این پیش‌فرض مطرح می‌شود که یک دولت خاص با آرمانی منحصربه‌فرد بخواهد با مدرن‌ترین دولت‌های عالم هم‌اوردی کند؛ اما وقتی ما از شکست صحبت می‌کنیم؛ یعنی اینکه ما نتوانسته‌ایم مانند کره جنوبی و همین کشورهای پیرامونی در حد معمولی پیشرفت کنیم. رویکرد فقدان ساخت طبقاتی و... در خیلی کشورها بوده؛ اما ما به همتایان خود که می‌گیریم قاعدتاً باید همگام آنها باشیم؛ اما از جهاتی عقب‌تر ماندیم و آن نیز کاملاً مسئله ما را توضیح نمی‌دهد. درباره سازماندهی می‌شود گفت که نیروهای سیاسی مشکل داشته و نمی‌توانند یک سازمان و تشکیلات مدرن داشته باشند. اندیشه چپ‌گرایی و نوعی از مبارزه به‌عنوان یک ارزش و منجمار در ایران نهاده‌ینه شده که عمدتاً مبتنی بر نفی است. موارد اثباتی آن نیز یا تعریف نشده یا دست‌نیافتنی است و نیروهای سیاسی خیلی درگیر این مسئله بوده‌اند.

اما مهم‌تر از همه اینکه ما چرا الان در حد ویتنام و مالزی و اندونزی و ترکیه هم نیستیم، بیشتر به این برمی‌گردد که سیاست را عمدتاً در بازی قدرت تعریف کردیم و توجه نکردیم که این جامعه بوده که سیاستی را نهایتاً تولید و بازتولید می‌کند. اگر بشود نهادهایی مدنی وجود داشته باشد که در این نهاده‌ا آگاهی سیاسی تولید شود، به این معنی که درک ما از قدرت، از محدودیت‌ها و کارآمدی آن، درک ما از یک جامعه نسبتاً سالم، درک ما از مشکلاتی که سوسیالیسم و سرمایه‌داری و حتی دموکراسی می‌توانند واجد آن باشند، ارتقا یابد و مردم بفهمند که چه چیزی را می‌خواهند انتخاب کنند.

اما اساس ذهنی ما تاکنون این بوده که گویی وضعیت کاملاً برابری‌خواهانه یا آزادی‌خواهانه وجود دارد و به این فکر نمی‌کنیم که تا چه اندازه اساساً تحقق‌پذیر است. همچنین بسیاری از مراجع فکری ما نیز یک نظام آمرانی درست کرده‌اند و همه آرمان‌ها را در آوج خود مطرح کرده‌اند؛ اما چنین چیزی در کجای عالم ساخته شده است؟ وقتی شما از برابری می‌گویید، باید از بدنه آزادی بتراشید و لاغرش کنید. وقتی می‌خواهید به آزادی بپردازد، باید مقداری برابری در ثروت را فدا کنید. مسئله اینجاست که زندگی اجتماعی بشر ملغمه‌ای از امور متعارض است. از میان این تعارض‌ها باید وضعیت معقول و متوازنی را تعریف و آن را پیگیری کنید؛ اما بیشتر نیروها در ایران پیگیر تحقق رؤیاه‌ا و آرزوهای نشدنی خود هستند. حتی اگر جنبشی دستاوردی هم داشته باشد، کسی قبول نمی‌کند؛ چراکه چیزی می‌خواهند که دست‌نیافتنی باشد. به هر حال ضروری است که ما ایرانیان نهایتاً باید از آسمان به زمین بیاوریم و همه چیز را خیلی عینی و مشخص تحلیل کنیم و ببینیم کارهایی را که می‌شود انجام داد، واجد چه عوارض مثبت و منفی‌ای است. باید یک تلاش فکری در سطوح گوناگون جامعه در قالب انجمن‌ها و ان‌جی‌اوها و فعالیت‌های اجتماعی‌صورت گیرد که با فقدان آن مواجیم. مسئله ما فعلاً به این موارد بازمی‌گردد و کره مسائل ساختاری که زمانی اتفاق افتاده از دسترس ما خارج است.

ادامه در صفحه ۱۱